

آشفتگی‌های لیبرالیسم ایرانی در ساحت فکر سیاسی

سحر صنیعی^۱

چکیده

نوع نگاه و تعریف لیبرالیسم در ایران همواره محل بحث و منازعه بوده و گاه تا علت‌العلل تمامی پیشرفت‌ها و کامیابی‌های تمدن غربی ارتقاء یافته و گاه چنان در تعریف چارچوب‌ها و مبانی آن دچار انحراف و درماندگی گشتیم که بحث لیبرالیسم در مفاهیم بنیادینی مانند آزادی و قانون‌مداری و دموکراسی خواهی و حقوق اولیه بشر تقلیل داده شده و فراتر نرفته است. لیبرالیسم در ایران مفهومی پیچیده و سهل‌ممتنع است و گاه در مسیری متضاد با جریان اصلی آن در خاستگاه پیدایش یعنی غرب طی مسیر می‌کند. لیبرالیسم در برخورد اول و با کمی اغماض با شاخصه‌هایی مانند آزادمندی، اومانیسم، اولویت و اصالت علم، توجه خاص با مباحث حقوق بشری و اعتقاد به دموکراسی بعنوان ناگزیرترین شیوه حکومت‌داری شناخته می‌شود ولی با نگاهی به پیشینه تاریخی لیبرالیسم و چگونگی ورود آن به ایران با چهره‌ها، رویکردها و مباحث تئوریک روبرو می‌شویم که با مفهوم لیبرالیسم غربی فاصله‌ای بنیادین دارند. این مقاله در پی آن است تا به بررسی دلایل پراکندگی و آشفتگی در تعریف لیبرالیسم و مولفه‌های اصلی آن در سپهر فکری و تئوری‌پردازی سیاسی ایران بپردازد و نگاهی داشته باشد به مفهوم لیبرالیسم ایرانی‌زده شده در چارچوب فکر سیاسی در ایران.

واژگان کلیدی: لیبرالیسم، فکر سیاسی، ایران، فردگرایی، دولت رانتیر، استبداد شرقی.

^۱ دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج



مقدمه

شاید بتوان گفت هیچ تعریفی یا به عبارت بهتر تلاش برای ارائه تعریفی از لیبرالیسم به خوبی وصف مایوسانه‌ای که جرمی والدرون از این تلاش ناکام ارائه می‌دهد ذات و بن-مایه لیبرالیسم و به تبع آن تلاش برای شناخت و فهم لیبرالیسم از نوع ایرانی را نشان نمی‌دهد، آنجائیکه معتقد است تعریف لیبرالیسم اساساً وقت‌کشی بی‌فرجام و ناامید کننده است و این بی‌فرجامی و ناامیدی چیزی است که شبه لیبرالیسم سرگردان ایرانی همیشه در طول بیش از ۱۵۰ سال اخیر در حال کلنجار رفتن با آن برای تعریف هویتی مشخص از این نحله فکری در افق فکر و اندیشه سیاسی معاصر ایران بوده و هرگز در این تلاش موفقیتی کسب نکرده است! در واقع نه تنها موفقیتی کسب نکرده است بلکه در تاریخ معاصر ایران و به خصوص در ۷۵ سال اخیر همواره آماج تهمت، افترا و ناسزا بوده و طیفی از صفات، از ولنگاری تا خیانت را از منتقدان و معترضان دریافت نموده است بی‌آنکه توان و مجالی برای تعریف ابتدایی‌ترین اصول خود داشته باشد. لیبرالیسم مانند تمامی ایدئولوژی‌های سیاسی در بدنه خود نظریه، آموزه و حتی مفاهیم را جا داده است در دیگر این شاکله، قدرت سیاسی، فکر سیاسی و دولت‌ها به خوبی قابل مشاهده است. لیبرالیسم فلسفه سیاسی است که برای حقوق مدنی و سیاسی افراد اهمیت بسیاری قائل است. لیبرال‌ها خواستار تضمین قلمروی اساسی برای آزادی شخصی، شامل آزادی وجدان، سخن، اشتغال هستند و تأکید می‌کند که دولت نباید جزء برای حمایت از دیگران در برابر زیان در این امور مداخله کند. بنابراین، لیبرال به حکومت و حزب سیاسی

گفته می‌شود که در برابر آمریت‌طلبی طرفدار آزادی است. لیبرالیسم، در مقام فلسفه، نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر نیست. مهمترین اصول لیبرالیسم یا مهمترین مفاهیمی که لیبرالیسم بر آنها تأکید می‌کند عبارتند از: آزادی، فرد، وجدان، حکومت با رضایت و خواست مردم و تساوی حقوق.

شاخصه‌های بنیادین لیبرالیسم

اولین سوالی که در راه پرپیچ و خم شناخت لیبرالیسم به آن برمی‌خوریم این است که اساساً مفهوم لیبرالیسم چیست؟ بعنوان ساده‌ترین برداشت می‌توان گفت لیبرالیسم هم مانند تمامی ایدئولوژی‌های سیاسی آمیزه‌ای از نظریه و آموزه و برنامه و عمل است ولی بنیادی‌تر از این دو شاخص وجه نگرشی لیبرالیسم است که در وهله اول برای اثبات هویت خود به دو مفهوم فرد و آزادی می‌پردازد. مفاهیمی که در آموزه‌های لیبرالیستی مقدم بر خرد انگاشته شده و به قول ژرژ بوردو اگر انسان آزاد نباشد چگونه می‌تواند خرد خود را بکار گیرد؟ پس در بن‌مایه نگاه لیبرالیستی فرد فاقد آزادی، انسانی خردمند نخواهد بود حتی اگر خرد را بعنوان وجه تمایز با سایر موجودات در نهاد و خمیره خود داشته باشد. نطفه وجوه فرد و آزادی محور لیبرالیسم در سده هفدهم با هابز و لاک آغاز گردید و با لیبرالیسم مدرن کانتی در قرن هجدهم ادامه یافت. با پیدایش قرائت مدرن کانتی از لیبرالیسم مفهوم لیبرالیسم کلاسیک در دو منظر سیاسی و اقتصادی متولد می‌گردد. از منظر سیاسی، لیبرالیسم کلاسیک واکنشی بود علیه رژیم‌های سیاسی تمامیت‌خواه، محدودکردن قدرت فرمانروایان، بنا نهادن

جامعه مدرن فقط صاحبان سرمایه‌های بزرگ و رباخواران و بانکداران نیستند که مظهر بورژوازی هستند بلکه طبقات میانی جامعه و حتی روستائیان و کارگران تا حدودی حامل روح کلی این صورت مثالی هستند (زرشناس، ۱۳۸۳: ۷۳).

مارکس، بورژوازی را طلایه‌دار مدرنیته می‌داند و ویژگی‌های فکری، عقیدتی، روحی و روانی و نحوه زیست اجتماعی را تعمیم‌یافته به جامعه مدرن بعد از رنسانس می‌داند. به عقیده وی بورژوازی هاله تقدس تمام مشغله‌هایی را که سابقاً محترم بودند و با خشیت نگریسته می‌شدند، زدوده است. بورژوازی پزشکان، وکلا، کشیش‌ها، شعرا و مردان علم را به کارگران مزدبگیر خویش تبدیل کرده است (برمن، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

از نظر مارکس، مدرنیته (بورژوازی) از همه چیز تقدس-زدایی و آن را تبدیل به کالایی برای خرید و فروش می‌کند. دیگر هیچکس و هیچ چیز مقدس نیست، تقدس از کل زندگی رخت بر بسته است. این امر دهشتناک است، حالا هیچ خوفی زنان و مردان مدرن را نمی‌ترساند و نمی‌لرزاند. شاید مراعات هیچ چیز را نکنند و آزادانه، اگر منافع فردی-شان اقتضا کند، همه‌کس و همه‌چیز را زیر پا بگذارند (همان، ۱۴۱).

مدرنیته را در بهترین وجه می‌توان عصری توصیف کرد که ویژگی شاخص آن تحولات دائمی است. لیکن عصری آگاه از این ویژگی شاخص خود، عصری که اشکال حقوق، دانش و اعتقادات خود را مانند جریان‌های سیال، در حال گذار، متغیر، غیرثابت و غیرقطعی تلقی می‌کند؛ جریان‌هایی که صرفاً باید تا اطلاعیه بعدی به آن باور داشت و عمل کرد، جریان‌هایی که در نهایت ارزش و اعتبار خود را از دست داده

تشکیلات دموکراتیک و گرفتن حق رأی برای افراد. این لیبرالیسم خواهان آن بود که حکومت قانون را جایگزین حکومت فردی مستبدان کند. همچنین از منظر اقتصادی، لیبرالیسم کلاسیک به دنبال رقابت آزاد در تولید کالاهای داخلی و تجارت آزاد در سطح بین‌المللی بود شعار اصلی اقتصاد لیبرالیستی رهایی بازار به حال خود بود. این شعار بطور ضمنی نگاهی جهانشمول به آزادی تجارت داشت و پیروان آن بر این تصور بودند و چه بسا هستند که با آزادی تجارت، در سطح بین‌المللی، درگیری میان ملت‌ها کاهش می‌یابد و ما به جهان آزادتری دست خواهیم یافت.

زمینه‌های فکری و اجتماعی شکل‌گیری اندیشه لیبرالیسم

فلسفه سیاسی دموکراسی و لیبرالیسم مدرن در فضایی راه خود را در اندیشه‌های سیاسی در باب حکومت در مغرب زمین باز کرد که طبقه بورژوا خواهان حاکمیت سیاسی-اقتصادی و مبارزه با انحصار فئودالیسم و کلیسا بود. لیبرالیسم اقتصادی، خواهان آزادی سرمایه و سرمایه‌داران و رهایی جامعه از شر اشرافیت فئودالی و لیبرالیسم سیاسی، خواستار قانونمندکردن رفتار سیاستمداران و جوابگو بودنشان در مقابل مردم و مشارکت سیاسی مردم در سرنوشت آنان بود.

ریشه تاریخی این واژه به قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی و پیدایی شهرهایی جدید در دل جامعه قرون وسطایی برمی‌گردد. بورژوا صرفاً مفهومی طبقاتی نیست، بلکه انسان بورژوا چیزی نیست مگر صورت مثالی انسان عصر جدید و بیانگر یک روح و ساحت حضور فرهنگی-تاریخی است. در واقع در



تواند حقی برای نابودی، به اسارت درآوردن و یا از روی طرح و نقشه، فقیر و تهیدست کردن رعایا داشته باشد» (همان، ۱۸۵-۱۸۶).

این عبارات بیانگر فلسفه‌ای نوین است. پیدایش مفهوم حق تعیین حاکمیت و مسئول بودن حاکم ریشه در ظهور طبقه‌ای دارد که دیگر انقیاد را تحمل نمی‌کند؛ صاحب سرمایه و فن و کار است و می‌خواهد زنجیرهای بندگی اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم مستبد فئودال را پاره کند. به همین دلیل لیبرالیسم و دموکراسی مدرن فلسفه سیاسی بورژوازی و شهروندان و شهرنشینان است، چنانکه کلمه بورژوازی از ریشه شهر و شهرنشین آمده است. پس با این زمینه اکنون می‌توان از مفهوم حق شهروندی سخن گفت. حق شهروندی در تعریف کلی خود ناظر بر حقوق فردی و ناظر بر رابطه فرد با دولت و نیز حقوق و رابطه او با دیگر شهروندان است. در حقیقت، حقوق فردی، خود نتیجه‌ای است از حقوق عمومی، و به نوبه خود، در مولفه‌های حقوق عمومی اثر می‌گذارد. شهروندی در واقع، همانند یک کد یا رمز است که تعادل موقت و رابطه نیروهای اجتماعی و توازن منافع آنان را منعکس می‌کند.

مفهوم شهروندی همواره دو وجه متمایز داشته است:

(الف) وجود دولت و بنابراین وجود اصل حاکمیت عمومی؛

(ب) به رسمیت شناختن اینکه بعنوان فرد، می‌توان در تصمیمات سیاسی شرکت کرد (Balibar, 1988).

به همین دلیل، مفهوم شهروندی همواره ابهام‌آمیز بوده و مساوات را در اذهان القاء کرده است. لیکن، همانگونه که

و جای خود را به جریان‌های جدید و بهتر می‌سپارند. به عبارت دیگر، «مدرنیته عصر یا دوره‌ای است که نسبت به تاریخ‌مندی خود اشعار و آگاهی دارد. نهادهای انسانی جریان‌های خودساخته، خودآفریده و تابع پیشرفت و بهبود تلقی می‌شوند. تنها در صورتی می‌توان آنها را حفظ کرد که خود را در مواجهه با خواسته‌های دقیق و سختگیرانه عقل وفق داده و توجیه نمایند» (باومن، ۱۳۸۰: ۲۷).

عباراتی از کتاب «رساله‌ای در باب حکومت» جان لاک که از او بعنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک یاد می‌شود، می‌تواند گویای تولد مفهوم حق حاکمیت مردم باشد: «گرچه انسان‌ها در زمان ورود به جامعه برابری، آزادی و قدرت اجرایی را که در وضعیت طبیعی از آنها برخوردار بودند در اختیار جامعه قرار می‌دهند تا قانونگذار آنها را برای صلاح جامعه بکار گیرد، اما نیت آنان از این کار این است که از بقا، آزادی و دارایی خود بهتر مراقبت کنند ... قدرت جامعه، با قدرت قانونگذاری، که توسط خود مردم ساخته و پرداخته شده است هرگز نمی‌تواند فراتر از صلاح جامعه بکار گرفته شود ... هر فردی که قدرت برتر و قانونگذاری یک جامعه را در دست دارد، موظف است براساس قوانینی حکومت کند که به آگاهی و تصویب همه مردم رسیده باشد، نه اینکه احکام را به میل خود وضع کرده باشد» (لاک، ۱۳۸۷: ۱۷۸-۱۷۹).

به عقیده لاک: «حداکثر مرزهای قدرت قانونگذاران محدود به خیر و صلاح همگانی جامعه است. هدف نهایی چنین قدرتی چیزی جز مراقبت نیست، و از اینرو، هرگز نمی-

بندی شوند یعنی آزادی را فقط به خاطر آزادی بتوان محدود کرد؛ ثانیاً عدالت بر اصل کارایی و بیشینه‌سازی سود مقدم است. با این تفصیل می‌توان گفت شاخصه‌های اصلی لیبرالیسم مدرنی که در سه قرن اخیر محل بحث بوده است بر عناصر فردگرایی و آزادی و مشتقات آن در ابعاد سیاسی و اقتصادی استوار بوده و مبحث عدالت نیز بر پایه دیدگاه مدرن کانت در زمینه لیبرالیسم در قرن هجدهم به آن افزوده گردیده است. بر این اساس اکنون با شرح مختصری که بر شاخصه‌های بنیادین لیبرالیسم رفت می‌توان به مبحث هویتی لیبرالیسم ایرانی ورود نمود و زمینه‌های ظهور و یا به عبارت دقیق‌تر تولد ناقص موجودیت لیبرالیسم ایرانی اشاره کرد.

لیبرالیسم در ایران

مهرزاد بروجردی (۱۳۸۷) معتقد است «به گواهی تاریخ دو سده گذشته، روشنفکران عصر مشروطه با مفهوم لیبرالیسم بکلی بیگانه نبوده‌اند. در کتاب مکتوبات آخوندزاده در نامه-نگاری‌های کمال‌الدوله، شاهزاده هندی، با شاهزاده ایرانی یعنی جلال‌الدوله، درباره واژگانی چون لیبرال و معنای سیاسی و فرهنگی آنها نکته‌های خوبی آمده است. این کتاب درکی از اینکه روشنفکران عصر مشروطه چگونه به مفهوم لیبرالیسم می‌نگریسته‌اند به دست می‌دهد. گرچه سرآغاز گفتگوهای ایرانیان درباره لیبرالیسم را آشکار نمی‌کند. کاربست واژه لیبرال در ایران بیش از آنکه بهره‌ور از پشتوانه فلسفی و اندیشه‌گی باشد، درگرو نیازهای آنی سیاسی یا اقتصادی کاربران این واژه بوده است. از اینرو شاید بهتر باشد که رفتار سیاسی، و نه شیوه تفکر فلسفی،

ارسطو در رابطه با دولت شهرهای یونان گفته بود، هر رژیم سیاسی، این توزیع قدرت و حق مشارکت افراد در جامعه را براساس تعریف معینی از شهروندی توزیع می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۶: ۶۷). همچنین سیستم حقوقی هر کشوری، فهرست معینی از انسان‌ها و حقوق و وظایف را مشخص می‌سازد که در تعریف خود از شهروندی، آنرا به مولفه‌ای از روابط اجتماعی در سطح فردی تبدیل می‌کند. ارسطو، خود شهروند را بعنوان فردی تعریف می‌کند که هم حکومت می‌کند و هم بر او حکومت می‌شود (Kerber, 1997) در این میان عنصر دیگر نیز راه خود را به دایره مفاهیم اصلی لیبرالیسم باز نمود و آن مفهوم عدالت بود که براساس برداشت‌های کانتی از مفهوم عدالت وارد حوزه فکری لیبرالیسم گردید. شالوده نظریه عدالت لیبرالیستی یا آنگونه که کانت عنوان می‌دارد را «جان راولز» در بیش از دویست سال بعد چنین تئوری‌پردازی کرد یعنی «عدالت به مثابه انصاف»؛

۱- هرکس باید از حق برابر، نسبت به گسترده‌ترین نظام کامل آزادی‌های اساسی و برابر که با نظام مشابهی از آزادی‌ها برای همگان هماهنگی داشته باشد برخوردار باشد.
۲- نابرابری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باید بگونه‌ای تنظیم گردد که اولاً بیشترین بهره از این نابرابری به کسانی برسد که کمترین امتیازات را داشته باشند، ثانیاً این نابرابری‌ها هم پیوسته به مناصب و موقعیت‌هایی باشد که همگان در پرتو برابری منصفانه فرصت‌ها حق دست یافتن به آنها را دارند (راولز، ۱۳۸۳: ۵۷). در صورت تضاد میان این دو اصل نیز اولاً تقدم و اولویت با آزادی است به صورتی که اصول عدالت باید به ترتیب بار معنایی و محتوایی طبقه-



سلطانیسم، تأکید بر روی قدرت مطلقه و اطاعت محض رعیت از حاکم است، هرچند نظام پاتریمونیاال در مقایسه با نظام سلطانیسم کمتر شخصی و خرافاتی می‌باشد.

«بیل» از طبقه‌بندی «وبر» از نظام‌های سیاسی در مورد ایران بهره می‌گیرد. این دو محقق بعنوان نمونه، دولت پهلوی را یک دولت پاتریمونیاال می‌نامند. براساس تعریف آنها، حکومت پاتریمونیاالی به معنای گسترش حوزه خانوادگی حاکم است که در آن رابطه میان حاکم (شاه) و مقامات دولتی براساس اقتدار پدری و وابستگی فرزندی است (Ibid, 149-148). طبق نظر این دو، محمدرضا شاه پهلوی حامی تغییر و نوسازی بود و به اصلاحاتی دست یازید، اما از آنجا که برنامه اصلاحات او بنحوی طراحی شده بود که الگوهای سنتی سیاسی را حفظ کند، این برنامه‌ها در بوجد آوردن یک تحول اقتصادی-اجتماعی اصیل در کشور ناکام ماند. به عبارت دیگر، از آنجا که اجرای اصلاحات از جمله برنامه‌های توسعه اقتصادی براساس الگوهای پاتریمونیاال مانند شخص‌گرایی، رقابت ناصحیح، نامنی، عدم اعتماد و تصمیم‌سازی سنتی و ناهماهنگ بود، از توسعه اقتصادی توفیق‌آمیز کشور جلوگیری به عمل آمد. مدل دیگری که عمدتاً در مورد دولت ایران در قرن نوزدهم بکار رفته ولی برای دولت مدرن ایران نیز کارآیی دارد، مدل استبداد شرقی است. این مدل بر این نکته تأکید دارد که دولت پهلوی (رضاشاه و محمدرضاشاه) از لحاظ کارویژه‌ای و ساختاری، ادامه همان دولت‌ها و سلسله‌های پادشاهی قبل از قرن بیستم ایران می‌باشد. علاوه بر این، این مدل بر روی ماهیت مطلقه و فراگیر قدرت سیاسی در ایران تأکید دارد.

سیاستمداران و روشنفکران ایرانی را برای دسته‌بندی آنها به لیبرال و نالیبرال بکار بریم. بدین‌شیوه می‌توان از امیرکبیر، امین‌الدوله و یا فعالان در انجمن‌های سری دوران مشروطه و نیز حاج میرزا حسن رشدیه که به گسترش آموزش نوین پرداخت یاد کرد و در دوران اخیر از برخی دولت‌مدان دوره مصدق، همچنین از قوام و فروغی بسان سیاستمداران و روشنفکران لیبرال نام برد.»

اما با وجود زمینه‌های فکری لیبرالیسم در ایران، زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی حکایت از ساخت ویژه‌ای می‌کند که تحقق مبانی لیبرالیسم را در جامعه ایران دشوار می‌سازد.

وضعیت اجتماعی-اقتصادی جامعه ایرانی و لیبرالیسم اقتصادی

برخی از محققان برای عرضه تبیینی مناسب در مورد نقش دولت در تحول اقتصادی-اجتماعی کشور و بنابراین ناکامی توسعه اقتصادی، مفهوم «پاتریمونیاالیسم» را بکار می‌گیرند. ریشه این مفهوم در طبقه‌بندی ماکس وبر از نظام‌های سیاسی سنتی نهفته است. وبر میان نظام‌های سیاسی پدرسالار و پاتریمونیاال یا موروثی تمایز قائل می‌شود: نظام پدرسالاری اساس و مرکز تمام نظام‌های سنتی است و بطورکلی منحصر به گروه‌های خویشاوندی و خانوادگی می‌باشد و نظام پاتریمونیاالی که وبر آن را مترادف با مفهوم سلطانیسم بکار می‌برد، نشان دهنده یک نظام سیاسی پیچیده‌تر است که در آن اقتدار پاتریمونیاال به وسیله شبکه قابل رویتی از اقتدار اداری اعمال می‌شود (Bill, 1984: 87).

باید بدین نکته توجه کرد که در هر دو نظام پاتریمونیاال و

مشخصه‌های رانتی هستند، دولت رانتیر باید دولتی تعریف شود که رانت در آن سلطه دارد.

(ب) یک دولت رانتیر دولتی است که متکی به رانت‌های خارجی قابل توجه می‌باشد.

(ج) در یک دولت رانتیر، فقط عده کمی درگیر تولید رانت هستند و بنابراین اکثریت مردم مشغول توزیع یا مصرف آن می‌باشند.

(د) حکومت در دولت رانتیر دریافت کننده اصلی رانت خارجی است و نقش اساسی در توزیع آن میان جمعیت ایفا می‌کند (Mahdavy, 1970).

اکثریت دولت‌هایی که دارای این چهار ویژگی هستند در میان صادرکنندگان نفت خاورمیانه یافت می‌شوند. رانت خارجی که مستقیماً به خزانه دولت واریز می‌شود و هیچگونه ارتباط اساسی با فعالیت‌های تولیدی داخل کشور ندارد، تأثیرات مهمی بر دولت و تمایل آن برای ایجاد توسعه اقتصادی دارد. یکی از مهمترین این تأثیرات این است که دسترسی دولت رانتیر به درآمدهای عظیم نفتی باعث تقویت استقلال آن می‌شود. در اکثر اقتصادهای غیررانتیر، دولت درآمدهای خود را از طریق مالیات‌بندی بر شهروندان، کالاها و خدمات تأمین می‌سازد. اما برعکس، دولت رانتیر از اقتصاد داخلی مستقل می‌شود و نیازی ندارد که به مالیات‌بندی متکی باشد. از آنجا که درآمدهای دولت رانتیر وابسته به تولید داخلی نیست، تصمیم‌گیرندگان آن ممکن است توجهی به منافع و خواسته‌های جامعه مدنی نداشته باشند. این استقلال دولت از جامعه مدنی، این امکان را به وجود می‌آورد که دولت رانتیر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی را بدون در نظر گرفتن منافع جامعه، در پیش گیرد. به عبارت دیگر، دولت رانتیر دارای استقلال

طبق مدل استبداد شرقی، عقب‌ماندگی اقتصادی ایران با دیکتاتوری و استبداد در پیوند است. استبداد و دیکتاتوری منجر به سیاست‌های متناقض دولت و عدم برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی گردید. بنابراین، دیکتاتوری و استبداد مهمترین مانع توسعه اقتصادی در ایران قلمداد شده است. نیروهای استبداد و شبه‌مدرنیسم می‌تواند همه جنبه‌های وضعیت ایران را توضیح دهد. براین اساس، تمام مشکلات ایران از جمله عقب‌ماندگی اقتصادی آن، با ماندگارترین دشمن آن یعنی استبداد ایرانی مرتبط است. برای تقویت این ادعا، «کاتوزیان (۱۳۸۶)» چنین استدلال می‌کند که قدرت استبدادی و دلبخواهانه، تأثیر بسزایی در ضعف و عدم تداوم تمام شکل‌های ثروت و مالکیت خصوصی داشته است. وی ریشه این مسأله را در انتقال و واگذاری حق مالکیت جستجو کرده است. براین اساس، مالکیت زمین یک امتیاز بود و نه یک حق که اربابان (مالکان) ایرانی به علت رابطه ویژه‌ای که با دولت داشتند به دست می‌آوردند؛ این امتیاز ممکن بود براساس تمایل دولت به هرکس دیگری واگذار گردد. کاتوزیان با این ادعا که حکومت هر دو پادشاه پهلوی این ویژگی را داشت، چنین بیان می‌دارد که پادشاهی پهلوی دنباله پادشاهی‌های گذشته بوده است. طبق نظر وی جامعه ایران با استبداد کارویژه‌ای برای مدت ۲۵۰۰ سال رهبری (حاکمیت) شده است (همان، ۲۳۶).

می‌توان با توجه به آنچه آورده شد، مفهوم دولت رانتیر را مطرح کرد. دقیق‌ترین و کامل‌ترین تبیین نظریه دولت رانتیر به وسیله «Beblawi and Luciani» (۱۹۸۷) در کتاب دولت رانتیر صورت گرفته است. ویژگی‌های عمده دولت رانتیر چنانکه بللوی بیان می‌دارد عبارتند از:

(الف) از آنجا که تمام اقتصادها دارای بعضی اجزاء یا



کامل با گفتمان سیاسی حکم بر آن دوره در عرصه بین-الملل و جهانی می‌دانند. فخرالدین عظیمی (۱۳۸۷) استاد تاریخ دانشگاه کنت آمریکا معتقد است: «نفت به نام سعادت ملت ایران ملی شد و مراد این بود که دولت، که نماینده مشروع مردم است، نفت را به نام ملت و برای پیش‌برد توسعه اجتماعی و رفاه اجتماعی و اعتماد به نفس ملی در اختیار گرفته است. ملی کردن را با آنچه در ایران خصوصی‌سازی نامیده می‌شود، نباید یکی دانست. خود انگلستان بعد از روی کار آمدن حزب کارگر در سال ۱۹۴۵ صنایع عمده‌ای را در کشور ملی کرد.»

آنچه در این دو نظر مهم است علیرغم اختلاف مبنایی نسبت به ملی شدن صنعت نفت ایران و فصل مشترک آنان به شمار می‌رود، تأکید و تأیید این امر که نفت در اقتصاد ایران در بعد از این نهضت نقش اساسی ایفا کرده و دولت بعنوان متولی اصلی تهیه، تولید و توزیع نفت نبض اقتصاد در ایران در دست گرفته است. باتوجه به آنچه آورده شد، اقتصاد سیاسی و ساختار اجتماعی طبقات ایران دارای دو ویژگی مهم است:

الف) وابستگی شدید به درآمدهای حاصل از فروش نفت؛

ب) دولتی بودن بیش از ۷۰ درصد آن.

این دو عامل در وابستگی کامل به یکدیگر هستند.

نفت واقعیات اقتصاد ضعیف و بیمار کشور را از نظرها مخفی نگاه داشته، چراکه تعهدات مالی ما به راحتی با فروش نفت تأمین شده است و هیچگاه احساس نیاز و کمبود نکرده‌ایم تا مغزها و دست‌هایمان را به تلاش و تکاپو در عرصه اقتصاد وادار سازیم. اگرچه ایران از لحاظ سرانه تولید کشوری غنی نیست ولی مصرف‌کننده‌ای بزرگ (به‌ویژه برای کالاهای لوکس) محسوب می‌شود. کافی است

از جامعه می‌باشد. در دولت رانتیر مانند ایران دوره پهلوی، مقامات به علت این استقلال قادر بودند تا منافع خود را (حتی در صورتی که در تعارض با منافع دیگر گروه‌های اجتماعی بود) برآورده سازند.

پایه اقتصاد نفتی ایران که در زمان مصدق پایه‌گذاری شد بعد از او ادامه یافت و اقتصاد شاه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به شدت وابسته به پول نفت گردیده و نوسان قیمت‌های جهانی نفت تأثیری بسیار زیاد بر اقتصاد ایران گذارد. برخی از صاحب‌نظران معتقد هستند که ملی شدن صنعت نفت کاری اشتباه بوده و ملی کردن آغاز دردسر دولتی شدن اقتصاد ایران و تداوم هرچه بیشتر استبداد ایرانی گردیده است. غنی‌نژاد (۱۳۸۷) در اینباره می‌گوید: «به فرض که طراحان ملی کردن نفت، قصدشان منافع ملت ایران بوده است اما نتیجه ملی شدن صنعت نفت را از اکتشاف و استخراج تا توزیع و پخش به دست دولت سپرد و این آغاز دردسر بزرگ تاریخی ما بود ... می‌توانستند سهم ایران را افزایش دهند و نفت را دولتی نکنند و این دو ملازم هم نبودند ... دولتی کردن نفت به او (محمدرضا پهلوی) کمک کرد. چراکه پایه اصلی دموکراسی و جامعه مدنی واقعی را که اقتصاد آزاد است، صنعت نفت دولتی را از ریشه زد.»

طرفداران این دیدگاه معتقدند که ملی شدن صنعت نفت در حقیقت دولتی کردن صنعت نفت بود و دولت در ایران با استفاده از پول نفت روز به روز خود را مستقل از عواید ملی ملت کرده و نسبت به دموکراسی و مشروعیت مردمی خود را بی‌نیاز احساس می‌کند. در مقابل این دیدگاه، کسانی از ملی شدن صنعت نفت حمایت کرده و این شعار را ولو منجر به دولتی شدن صنعت نفت شده است در تطابق

و می‌توان گفت این شبکه بروکراتیک فرمانبرداران و وابستگان حکومت می‌شوند زیرا از لحاظ مالی کاملاً وابسته بوده و حفظ و ادامه معیشت آنان کاملاً به وجود دولت وابسته است. در چنین شرایطی واضح و مشخص است که جامعه مدنی مستقل از دولت لرزان و ضعیف و طبقه «بورژوازی» همچون تاریخ تحولات مغرب زمین شکل نمی‌گیرد تا حامی و مروج فلسفه ویژه خود برای حکومت یعنی لیبرالیسم سیاسی باشد.

پایه‌های لرزان لیبرالیسم ایرانی در ساحت سیاست و اندیشه

در مبنای نگاه به مفهوم لیبرالیسم در ایران و آشفتگی‌هایی که در تعریف و بازنشانی این مفهوم در ساحت فکر و اندیشه سیاسی وجود دارد به تناقض‌هایی چند برمی‌خوریم که همنشینی اجزای لیبرالیسم بومی شده ایرانی در مقابل اندیشه لیبرالیسم کلاسیک را عملاً دشوار می‌سازد.

اولین تناقض ساختاری را می‌توان در این نکته جستجو نمود که انقلاب‌ها و اصلاحاتی که در دوران لیبرالیسم کلاسیک اروپا به وقوع می‌پیوستند به دنبال حاکمیت قانون نبودند و یا اگر هم بودند، در واقع به دنبال جایگزینی قانون یا نظام حکومتی جدیدی بودند که در آن الزامات و قیدوبندهای قانونی به حداقل رسیده و آزادی‌های فردی در آن تأمین گردند. در واقع لیبرال‌های قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا، محدودسازی قانون را زمینه‌ای برای کاهش مداخلات دولت‌ها در حوزه آزادی‌های خصوصی و فردی می‌دانستند.

اگر جامعه مدنی را محصول تعامل کنش و ساختار بدانیم، همانطور که Abrams (۱۹۸۱، ۱۹۲) می‌گوید:

به بازارهایی چون خودرو و لوازم خانگی سری بزنیم بهترین اجناس بزرگترین کمپانی‌های دنیا در بازارهای کشور به آسانی یافت می‌شوند. اما پولی را که صرف خرید این اقلام و اجناس می‌کنیم حاصل بهره‌وری نیروی کار و عوامل تولید نمی‌باشد، بلکه محصول درآمد نفت است که ما را در عین فقر، مستغنی و برخوردار نشان می‌دهد. به عبارت بهتر در اقتصاد نفتی همه چیز بو و رنگ نفت را می‌گیرد. اگر مثالی طنزآمیز از وضعیت توزیع درآمدهای نفتی توسط دولت برای اقشار مختلف ملت در ذهن خود تصور کنیم، می‌توان گفت که دولت در ایران قیف بزرگی را در چاه‌های نفت کرده و هر که به دهانه قیف نزدیکتر باشد یا به عبارت بهتر توسط خود دولت حمایت شود سهم بیشتری از این نفت برده و هرچه افراد نسبت به دهانه باریک قیف دورتر باشند، از ثمرات آن کمتر بهره برده و شاید در حد قطره‌ای از مزایا و خدمات مادی این طلا و در واقع بلای سیاه البته برای ما ایرانیان استفاده ببرند. مهم در این میان این است که قیف در دستان دولت است و هرگاه بخواهد می‌تواند آنرا دریغ و یا به عکس بذل و بخشش بی‌رویه نماید.

به همان میزانی که درآمد نفت، دولت را از ابزار تولید داخلی و طبقات اجتماعی مستقل می‌کند در بسیاری از موارد خود این طبقات به دولت وابسته می‌شوند؛ از جمله برای کار، کمک‌های مستقیم و امتیازات گوناگون دیگر ... بنابراین هزینه‌های دولت، بعنوان سرچشمه قدرت اقتصادی و سیاسی که تمایل به حفظ و گسترش خود دارد، سرنوشت طبقات مختلف اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد ... هزینه‌های مصرفی دولت موجب توسعه سریع شبکه نظامی بوروکراتیک آن هم از لحاظ تعداد کارکنان و هم از حیث درآمد می‌شود (کاتوزیان، پیشین: ۲۹۱-۲۹۰).



سیاسی (ساختارهای دولتی) از یکدیگر تفکیک نمود. از بین سه رویکرد فوق، به اعتقاد ما، منش و نوع اندیشه سیاسی غالب در ایران از نوع جمع‌گرا و نامحدود است. در دولت جمع‌گرا چون نگاه به جامعه به مثابه یک اجتماع یا ارگانیک واحد و یکپارچه است دخالت فرد در این ساخت از اولویت برخوردار نبوده و از اینرو کنش وی منجر به تداوم ساختی خواهد شد که جمع‌گرایی را باز تولید می‌نماید. و طبعاً هر عملی از سوی ساخت سیاسی به نمایندگی از جامعه و افراد تشکیل دهنده آن اخلاقاً مجاز و تعهدآور است.

بدین معنی که در یک فضای ساختاری که مالکیت در انحصار حکومت وقت است کنش‌گران باتوجه به کلیه جوانب این ساختار، طوری عمل می‌کنند که امکان کسب امتیاز و سود برای آنان فراهم گردد به معنی دیگر، آنان در برابر ساختی قرار گرفته‌اند که تمامیت‌خواهانه، درصد در انحصار گرفتن کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی است و واکنش افراد در مقابل این وضعیت، هزینه زیادی را می‌طلبد. از اینرو افراد (کنش‌گران) به ویژه در چنین جامعه‌ای چون حاضر به پرداخت و تحمل چنین هزینه‌ای نبوده‌اند؛ ساخت، مسلط می‌شود و پیامد ناخواسته این عدم پرداخت هزینه از یکسو و انتظار دریافت پاداش از سوی دیگر نه تنها به شکل‌گیری جامعه مدنی نمی‌انجامد بلکه دولت‌گرایی مرکز آن در انحصار گروهی خاص، پیامد آن است.

احزاب سیاسی، مطبوعات و سازمان‌های مردمی (NGO) مصادیق نهادهای مدنی هستند که بررسی وضعیت عمومی آنها، بیانگر این است که این سازمان‌ها در جایگاه اصلی و واقعی خود قرار ندارند. احزاب سیاسی در ایران غالباً دولت

«یک واقعه یک لحظه شدن است آنجائیکه کنش و ساختار با هم تلاقی می‌کند» آنگاه باید بگوییم که در اندیشه سیاسی دولت در ایران رابطه این دو بستگی به نگاهی دارد که به نوع انسان شده است معمولاً چنین نگاهی جایگاه و نقش انسان را از نظر میزان و کیفیت و نوع مداخله‌اش در ساختار (جامعه) معنی کرده است؛ به سخنی دیگر، در هر اندیشه سیاسی رابطه فرمانروا و فرمانبر یا فرد و دولت از قبل تعریف گردیده و چهارچوب مشارکت و نقش افراد در عرصه ساختار مشخص است. اکنون به توضیح این مطلب می‌پردازیم. با رجعت به تاریخ گذشته ایران می‌بینیم که این نگاه به انسان جنبه قیومیت دارد.

در این نگاه (رابطه کنش و ساختار)، انسان موجودی است ناتوان، نادان و درمانده. لذا نیازمند کمک بوده و حتی با وجود بلوغ فکری باید توسط افرادی که این نقایص را ندارند رهبری و هدایت شود. بنابراین بحث قدرت و اقتدار در اینجا خود به خود مطرح می‌شود و از اینرو حق اقتدار به افراد خاصی داده می‌شود که یا از جانب سنت مشروعیت یافته یا از سوی منابع مذهبی و شرع تأیید گردند. بر این مبنا در ساخت دولت ایران، یا یک سلطان مصالح امور کشور را در دست داشته و با تکیه بر اقتدار خاندانی بر جامعه حکومت می‌کند، یا یک حاکم از سوی یک نظام مذهبی مشروعیت خود را کسب کرده است. در هرگونه رهبری دولت در ایران، ما با یک ساخت سیاسی-اجتماعی مواجه هستیم و نیز کنش‌گرانی که در این عرصه بر مبنای مصلحت خود و حکومت وقت واکنش نشان داده‌اند. از سوی دیگر اگر به یک سنخ‌شناسی دست بزنیم می‌توان سه رویکرد فردگرا، جمع‌گرا و نامحدود و بالقوه را در نظام‌های

لیبرالیسم را سامان می‌دهد، اینهمه غوغا بر سر عدالت، آنهم عدالتی که تنها به شیوه توزیع درآمد می‌اندیشد و چه بسیار که با غوغایش مجال گفتگو از عدالت سیاسی (حق مساوی شهروندان برای حکومت‌گری و حکومت‌پذیری)، عدالت قضایی (برابری همگان در برابر قانون، عدالت جنسیتی و...) را وامی‌ستاند، سخن و خواست آزادی یعنی بن‌مایه لیبرالیسم را نیز ناممکن می‌کند. در کنار این کاستی تاریخی، تفکر انقلابی ایرانیان در دو سده گذشته نیز همواره لیبرالیسم را به چشم دشمنی دیده است. این تفکر همواره طرح دستگاه اداره کشور را براساس اندیشه مداخله‌گری و دست‌اندرکاری دولت در اقتصاد و قلمرو همگانی ریخته و بکار پی‌افکندن دولتی حداکثری و نه لیبرال/حداقلی آمده است که گاه به نام عدالت و تقسیم ثروت، و گاه به سودای از بین بردن تضاد طبقاتی، سخت‌دربی هرچه قدرتمندتر، هرچه بزرگتر و آنگاه، هرچه استبدادی‌تر بودن خویش بوده است. اینها از جمله علت‌ها-یی است که پیدایش لیبرالیسم در جامعه ایران را با دشواری‌های بسیاری همراه کرده‌اند.»

نتیجه‌گیری

لیبرالیسم در ایران مفهومی پیچیده و سهل‌ممتنع است و گاه در مسیری متضاد با جریان اصلی آن در خاستگاه پیدایش یعنی غرب طی مسیر می‌کند. لیبرالیسم در برخورد اول و با کمی اغماض با شاخصه‌هایی مانند آزادمنشی، اومانیسم، اولویت و اصالت علم، توجه خاص با مباحث حقوق بشری و اعتقاد به دموکراسی بعنوان ناگزیرترین شیوه حکومت‌داری شناخته می‌شود ولی با

ساخته هستند و نه دولت‌ساز، به همین دلیل غالباً ناپایدار و ضعیف می‌باشند. حکایت مطبوعات در ایران باز هم تأسف‌برانگیزتر است. چراکه همه مطبوعات به نوعی وابسته به سهمیه‌ها و یارانه‌های دولتی هستند و در پشت صحنه فعالیت اکثریت قریب به اتفاق آنها، افراد یا نهادهای قدرتمند حکومتی قرار دارند و به همین علت، مطبوعات همچنانکه با سرانگشت حمایت مدیران متولد می‌شوند به راحتی نیز از بین می‌روند.

همچنین بروجردی (۱۳۸۷) به موانعی دیگر در عدم تحقق اندیشه لیبرالیسم اشاره دارد: «در دو سده گذشته سرآمدان ایرانی جامعه خویش را عقب افتاده از آن مغرب زمینیان یافته‌اند و پیوسته دل‌مشغول این پرسش بوده‌اند که چگونه می‌توان به کاروان تمدن نوین رسید. اما به گواهی تاریخ، همینکه روح و اساس لیبرالیسم جامعه ایرانی، عربی، ترکی یا اسلامی به بر می‌کند بی‌درنگ در کالبد یک دستگاه فن-سالار، مدرن‌ساز و توسعه‌جو پدیدار می‌شود. نیز به دلیل اختلافات طبقاتی که همیشه در جامعه ایران وجود داشته و دارد، نقطه کانونی تکاپوهای سیاسی تقسیم ثروت، یا به زبان امروزی، تقسیم پول نفت بوده است. به دیگر سخن، خواست رسیدن به کاروان تمدن درخواست عدالت خلاصه شده و خواست عدالت هم در نوبت خویش به خواست تقسیم عادلانه درآمد نفتی فروکاسته شده است. به این روند، بی‌عدالتی‌های حکومتی در سودجویی از درآمد ملی نفت را بیافزاید تا آشکار شود که چگونه نکته‌های اساسی چون پیشرفت، لیبرالیسم، آزادی و رسیدن به کاروان تمدن همه و همه در گیرودار کشمکش بر سر نفت/قدرت فراموش شده و وانهاد می‌شوند. درحالی‌که آزادی گفتمان اساسی



برخورد اول و با کمی اغماض با شاخصه‌هایی مانند آزادمنشی، اومانیسیم، اولویت و اصالت علم، توجه خاص با مباحث حقوق بشری و اعتقاد به دموکراسی بعنوان ناگزیرترین شیوه حکومت‌داری شناخته می‌شود ولی با نگاهی به پیشینه تاریخی لیبرالیسم و چگونگی ورود آن به ایران با چهره‌ها، رویکردها و مباحث تئوریک روبرو می‌شویم که با مفهوم لیبرالیسم غربی فاصله‌ای بنیادین دارند. نحوه تعامل این قرائت خاص یا به عبارت بهتر لیبرالیسم ایرانی‌زده شده با ساختارها و ارکان قدرت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی همواره عاملی بوده تا جایگاه لیبرالیسم در سپهر فکری و سیاسی ایران را با تلاطمات و نوسانات زیادی روبرو نماید.

دولت تحصیل‌دار به شکل‌گیری نظام استبدادی مدد رسانیده و اگر از این منظر به مسأله بنگریم می‌بینیم که این دیدگاه سعی دارد با تکیه بر عواید ناشی از فروش نفت چگونگی شکل‌گیری استبداد پهلوی را تحلیل کند. در تبیین این وضع باید گفت که جایگاه تاریخی نهاد استبداد با درآمدهای نفتی تحکیم و توسعه یافت.

باری، عواید نفت از سال ۱۳۰۰ در تأمین نیازهای مالی دولت منبع نسبتاً مطمئنی بود و از این زمان به بعد سهم نفت در صادرات و تولید ایران افزایش یافت. این در حالی بود که قدرت سنتی استبداد در شکل یک حکوت فردی مطلقه سابقه‌ای بس طولانی در ایران داشت. اما ورود عواید نفتی به شبکه اقتصادی و مالی کشور را باید بعنوان نقطه عطفی در تغییر منابع تأمین درآمد قدرت استبدادی به حساب آورد که افزایش عواید آن استبداد را قادر ساخت تا در کیفیت و وسعت برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی‌اش تحولی صورت دهد.

به عبارت دیگر، اگرچه استبداد فردی در ایران قدمتی چند هزار ساله داشت ولی از یکسو عواید نفتی و از سوی دیگر اندیشه‌های شبه مدرنیستی دست به دست یکدیگر دادند تا استبدادگران بتوانند دوره زمامداری خویش را طولانی‌ترکنند و استبداد حیات خود را ادامه دهند. به همین سبب بود که از این دوران به بعد گستره و عمق تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در برنامه‌های دولت ابعاد دیگری به خود گرفت که با دوره‌های قبل از آن کاملاً تفاوت داشت. به عبارت دقیق‌تر، لیبرالیسم ایرانی فرزند خلفی برای این ساختار رانته، استبدادی و دولت‌محور نیست.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- ارسطو (۱۳۸۶)، سیاست، مترجم: عنایت، حمید، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- باومن، زیگموند (۱۳۸۰)، مدرنیته، مترجم: نوذری، حسینعلی، مجموعه مقالات مدرنیته و مدرنیسم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۳- برمن، مارشال (۱۳۸۴)، تجربه مدرنیته، هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود، چ پنجم، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۴- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷)، «درباره لیبرالیسم ایرانی»، فصلنامه شهروند امروز، ش ۶۵.
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی سیاسی، چ دهم، تهران: نشر نی.
- ۶- راولز، جان (۱۹۸۳)، عدالت به مثابه انصاف، مترجم: ثابتی، عرفان، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۷- زرشناس، شهریار (۱۳۸۳)، واژه‌نامه فرهنگی سیاسی، چ اول، تهران:



انتشارات کتاب صبح.

۸- غنی‌نژاد، موسی و عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۷)، «لیبرالیسم»، هفته‌نامه

شهروند امروز.

۹- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا

پایان سلسله پهلوی، مترجم: عزیزی، محمدرضا و حسینی، علی،

تهران: نشر مرکز.

۱۰- لاک، جان (۱۳۸۷)، رساله‌ای درباره حکومت، مترجم: عضدانلو،

حمید، تهران: نشر نی.

لاتین:

1- Abrams. ph. (1981). Historical. sociology. west comp-ton house near shepton Mallet so merset England.

2- Abrahamian, E. (1972). Oriental Despolism: The Case of Qajar Iran, *International Journal of Middle East Studies*, 3,4 (October).

3- Balibar, Etienne (1988). Propositions On Citizenship. *Ethics*, Vol.98.

4- Beblawi, H. and G. Luciani (1987). The Rentier State, London, Croom Hel, 1987.

5- Bill, J. and C. Leiden (1984). Politics in the Middle East, Boston, Little Brown.

6- Mahdavy, hover (1970). Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States the Case of Iran, in: M. A. Cook (ed.), *Studies in The Economic History of the Middle East from the Rise of Islam to The Present Day*, Oxford, Oxford University Press.

7- Kerber, Linda (1997). The Meanings of Citizenship, *The Journal of American History*, Vol.84, No. 3.